



حوادث

کی به دویی رفتی؟
سال ۷۷

با کی رفتی؟

با چند خانم که با هم دوست بودیم برای چی به دویی رفتید؟
برای جنس آوردن ولی بعداً ماندگار شدیم که کار کنیم!

چه کاری؟

در یک فروشگاه و تعمیرگاه موبایل مشغول به کار شدم.

ماهی چقدر حقوق می گرفتی؟
حدود ۷۰۰ درهم!

متاهلی یا مجردی؟

طلاق گرفتم، دو تا بچه دارم که پیش پدرشون هستند.

چی شد که از دویی «دی پورت» شدی؟

وقتی فهمیدند ایدزی هستم احترام کردند!

چرا ایدز گرفتی؟

از شوهر بنگلادشی ام گرفتم! این شوهر را از کجا پیدا کردی؟
تو فروشگاه با هم کار می کردیم،

بالاخره از دواج کردیم!

چرا با یک بنگلادشی؟

پیش او مد دیگه!

میشه بگی چرا پیش او مد؟

گفتن نداره! پیش او مد!

منظورم اینه که چرا از دواج با یک خارجی ربه از دواج با یک ایرانی ترجیح دادی؟

کندوم جوون ایرانی حاضر به ازدواج با یک زن بیوه می شه؟
خیلی ها!

من که ندیدم، کسی هم به پست من نخورد! چقدر بد!

چطور شد که فهمیدی ایدز داری؟

جلودم هفت ماهه ای دچار تب و اسهال شدید شدم به دکتر مراجعه کردم. در دوی برای جراحی هایلی غلا بی بیماری، علاوه بر آزمایشهای مربوطه، آزمایش ایدز را هم می نویسنده، وقتی آزمایش دادم، جوابش مثبت بود و بعد از آن حکم «دی پورت» را دادند دستمون.

شوهرت هم «دی پورت» شد؟
بله، اونو به «بنگلادش» «دی پورت» کردند!

چرا به ایران نیومدی؟
ویزا نداشت.

مگه شوهر شما نیوده؟
شوهر رسمی و شتی من نیوده، با هم

آیا ارزشش را داشت؟
راستش رو بخواهیدنه، یالین بیماری خیلی ضرر کردم!
می توانی بگی از نظر مادی چقدر ضرر کردی؟
نه، مگه می توانم رو خودم قیمت بذارم؟

چرا از اول به این تنگ فکر نکردی؟
خریت!
حالا می خوای چکار کنی؟
چکار می تونم بکنم؟
بالاخره تو یک بیمار خطرناکی؟
باید به فکر کنترل بیماریت باشی؟
عشاق بدت رو به پاره زنه، این حرفا چیه؟

پس می خواستی این دم دعای آخر چکار کنی؟
توبه، استغفار، طلب آمرزش من که میرم جهنم!
بالاخره خداوند رحیم و رحمان است شاید گناهات را ببخشد!
در این که شک می نیس، اما من رو سیاه در گاهشم، بالاخره که می میرم! حداقل با خیال راحت چشمها تو روی هم می گذاری و می میری؟
راستی راستی که خیلی پرویی، مگه من جای شما رو تنگ کردم که اینقدر راحت از مردنم حرف می زاید؟
بچه پرو!

چرا از اول به این تنگ فکر نکردی؟
خریت!
حالا می خوای چکار کنی؟
چکار می تونم بکنم؟
بالاخره تو یک بیمار خطرناکی؟
باید به فکر کنترل بیماریت باشی؟
عشاق بدت رو به پاره زنه، این حرفا چیه؟



زندگی می کردیم!
آزمایش شوهرت هم مثبت بود؟
بله، مال اونم مثبت بود!
مطمئنش که باعث مبتلا شدن تو شوهرت بود؟
بله، خودش گفت!
یعنی اعتراف کرد؟
بله.
تو چکار کردی؟
به سبیلی خوباندم تو گوشش!
همین؟
همین! چکار می توانستم بکنم؟
می دونی ایدز یعنی چه؟
بله، یعنی به آخر خط رسیدن!

کنترل، مترول کدومه، من دیگه باس غزل خدا حافظی رو بخونم!
به هر حال اگر بیماری تو مهار شه، جامعه در امان می ماند.
خیالتون راحت باشه، اونقدر نارده نشدم که دیگران را مبتلا کنم.
از حرف من ناراحت نشوید، به هر حال بایین کنترل، شما چند صباخی بیشتر زنده می مایند!
زنده بمونم که چی؟ بیشتر زجر بکنم؟
خودت این راه را انتخاب کردی!
حالا هم چوتشو می خورم.
خیلی یگدنده و لجاجت هستی؟

راستی از بچه هات چه خبر؟
هیچی، سرخاشون برنتم، تا خاطره و نام به مادر تو ذهنشون لکه دار نشه، دلم نمی خواد منو در این وضعیت ببیند، اونوقت تا آخر عمر عتاب می کشند، اینجوری لااقل از من خاطره و یادینی در ذهنشون می مونه. ادخترم الان شانزده سال داره و پسر م یازده سال، نمی خوام کاخ رویاهاشون رو در هم بریزم، من مادر بدی برایشون بودم ایغض گلویش را می فشارم!

آنها هم به سراغت نیامدن؟
نمی دونند که برگشتم، ضمن اینکه جز خواهرم هیچکس آدرسم را ندازه؟
مگه کجا زندگی می کنی؟
یه آپارتمان مجردی دارم تو ستار خان!
راستی چند سال داری؟
۲۳ سال دارم.
از خانتهایی که با تو در دویی بودند،

نیزه؟
بالاخره خوبه که وزارت بهداشت بداند چه کسانی مبتلا شده اند؟
به من چه؟ برن بگردن و بیداشون کنن!
بالاخره نگرش بیماریت را کنترل می کنی یا نه؟
کم و بیش فرص می خورم!
دکتر هاز وضعیت شما مطلع هستند؟
زیر نظر دکتر... هستم.
بخت گفته که تا کی زنده هستی؟
نه، نگفته، اما می دونم که کارم نومه!!

حالا برای چی به بیمارستان آمدی؟
لومده بودم که دکترم رو ببینم و به بخش ایدزها سری بزنم، بالاخره خونه امیدا ما، همین بخشه!
فکر می کنی چه موقع می میری؟
خودت نمیری!

از دویی دی پورت شدم!

● گفتگو از فرهاد خادمی

کسی هم مبتلا شد؟
به نظرم یکی، دوناشون مبتلا شده بودند اما قبل از اینکه کارشون به دی پورت بکشه، خودشون به تهران برگشتند باکلی پول!
از آنها خبر نداری؟ که به وزارت بهداشت بدی؟
مگه من آدم فروشم؟
این یک همکاری ساده است برای شناسایی ایدزی ها، آدم فروشی کدومه؟
برو بابا تو کلمه لاتنت سخته! هر کی باید کلاه خودت سوخت بگیره که یاد بوی تو در مونت رو بدم.

و این وضو نمی بینم برای من کلی خوشحاله، لافلاقی دیگه عتاب نمی کشم، پس با مردن و مرگ و خلاصه نبودن کنار آمدی؟
آره، خیالت راحت شد؟
حالا چه احساسی داری؟
یعنی وصیت کنم؟!
نه بابا، وصیت چه؟ احساست را در این لحظات بگو!

احساس اینه که خودم و دیگران در حق من خیلی ظلم کردند، اول خودم و بعدش هم خیلی هادر بدبخت شدن من مقصر بودند. خانواده ام که مرا به زور شوهر دادند، شوهرم که قدر من رو بدست و طلاقم داد و رفت بی عیالی های خودش، جامعه که توست من رو به عنوان یک زن بیوه تحمل کنه، اونهایی که به من چشم طمع داشتند، بی پناهی بی کسی، تحقیرهای اجتماعی، بیکاری، نیاز به درآمد سوسه های دوستان، غم و غصه دوری از بچه هام، خلاصه... بغضش ترکیب وسیل لشکر گونه هایش جاری شده حق گریه هایش سکوت و اهروهای سرد بیمارستان را شکست اشک راه خودش را پیدا کرده بود و گویا خیلی عجله داشت که از حدقه چشماتش بیرون بزنه زن آرام از جایش بلند شده راه افتاد، فرصت برای ادامه سوال کردن از من گرفته شده، هوا تاریک شده بود از سالن خارج شد و در محوطه بیمارستان راه خروج را در پیش گرفت چند قدمی به دنبالش رفتم، با دایه صورتم سبیلی سردی زده زوزه باد در میان برگ درختان وحشت را به تنم ریخت، آرام و شمرده قدم برمی داشت، برنگشت تا شاید در چشماتم ببیند که دهها سوال می پاسخ مائده است. در لابلای درختان از نظرم محو شد.

تا گهان صدای یاتگ اتان شامگاهی بلند شده، بی اختیار نگاهم به آسمان دوخته شد زیر لب با فرستادن صلواتی، اگرهای اطمینان بخشی را به کامم ریختم و رفتم تا من هم توبه کنم و طلب آمرزش! و یاد این شعر سهراب افتادم که در زمستان ۷۷ یک جوان چه سوالی؟
مردن و مرگ را برای خودت چطور حلای می کردی؟
مرگ برای من و امثال من عروسیه! مرگ عزاست نه عروسی؟
مسخرام می کنی؟ همینکه می میرم